

خلاصه درس:

صفحه 1626 و 1627

روایات تخییر¹: روایاتی که نقل گردید، همگان - هر چند در نگاه اول و غیر مستقر - متعلق به گروه روایات ترجیح بود. گروه دوم روایات تخییر است، بدین قرار:

روایت اول: عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن عثمان بن عیسی و الحسن بن محبوب جمیعا عن سماعة عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: سألته عن رجل اختلف عليه رجلا من اهل دینه فی امر کلاهما یرویه، احدهما یأمر بأخذه و الاخر ینهاه عنه کیف یصنع؟ قال: «یرجئه حتی یلقى من یربیه فهو فی سعة حتی یلقاه».²

روایت دوم: قال الکلینی: و فی روایة اخرى «بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک».³

روایت سوم: بخشی از روایت احمد بن حسن میثمی: «... و ما کان فی السنة نهی اعافه او کراهه ثم کان الخبر الاخیر خلافه فذلک رخصة... فذلک الذی یسع الاخذ بهما جمیعا و بایهما شئت وسعک الاختیار من باب التسلیم و الاتباع و الرد الی رسول الله - ص - ...».⁴

روایت چهارم: احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی فی (الاحتجاج) فی جواب مکاتبة محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری الی صاحب الزمان (علیه السلام) - الی أن قال (علیه السلام) : - فی الجواب عن ذلک حدیثان: اما احدهما: فاذا انتقل من حالة الی اخرى فعلیه التکبیر و أما الاخر: فإنه روی: أنه إذا رفع رأسه من السجدة الثانية و کبر ثم جلس ثم قام فلیس علیه فی القیام بعد القعود تکبیر و كذلك التشهد الاول یرجى هذا المجرى و بایهما أخذت من باب التسلیم کان صوابا».⁵

روایت پنجم: «عن الحسن بن الجهم عن الرضا (علیه السلام)، قال: قلت له: تجیئنا الاحادیث عنکم مختلفة، فقال: ما جاءک عنا فقس علی کتاب الله عزوجل و أحادیثنا، فان کان یشبههما فهو منا و إن لم یکن یشبههما فلیس منا، قلت: یجیئنا الرجلان - و کلاهما ثقة - بحدیثین مختلفین و لا نعلم ایهما الحق؟ قال: فاذا لم تعلم فموسع علیک بایهما اخذت».⁶

روایت ششم: «عن الحارث بن مغیره، عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة، فموسع علیک حتی ترى القائم - علیه السلام - فترد الیه».⁷

روایت هفتم: «محمد بن الحسن بإسناده عن احمد بن محمد عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار، قال: قرأت فی کتاب لعبدالله بن محمد الی ابی الحسن - علیه السلام -: اختلف اصحابنا فی روایاتهم عن ابی عبدالله - علیه السلام - فی رکعتی الفجر فی السفر، فروی بعضهم: صلها فی المحمل و روى بعضهم: لا تصلها الا علی الارض فوق - علیه السلام - «موسع علیک بأیة عملت».⁸

روایت هشتم: فقه الرضا - علیه السلام - : «و النفساء تدع الصلاة اکثره» مثل ایام حیضها - الی ان قال - : و قد روی ثمانية عشر یوما و روى ثلاثة و عشرون یوما و بأیّ هذه الاحادیث اخذ من جهة التسلیم جاز».⁹

روایات هشتگانه فوق، روایاتی است که گفته شده: بر تخییر در وقت تعارض دلالت دارند. در ادامه باید موقعیت سندی، دلالی و فقهی این روایات بررسی گردد.

بررسی سندی روایات تخییر

روایت اول دارای دو سند و هر دو بی اشکال است و برخی شبهات در اطراف عثمان بن عیسی کلابی قبلا توضیح داده شد و حل گردید. ضمن این که در سند دوم وی حضور ندارد و به جای آن حسن بن محبوب سرّاد (زرّاد) است که هیچ شبهه‌ای در

اطراف او نیست. در حق او گفته شده: کان جلیل القدر يعد فی الارکان الاربعة فی عصره له کتب کثیرة و از اصحاب اجماع است.¹⁰ روایت دوم موقوف و فاقد سند معتبر است و در این که روایتی جدا از بقیه باشد و رقم جدیدی را رقم زند شبهه است. ممکن است گزارش جناب کلینی از نقل دیگر روایت قبل از آن باشد و معنای «فی روایة اخرى» یعنی فی نقل آخر للروایة...

روایت سوم نیز ضعیف السند است. وجود محمد بن عبدالله مسمعی در هر دو طریق آن سند روایت را با خدشه مواجه کرده است مسمعی وثاقتش ثابت نیست بلکه ابن ولید، وی را تضعیف کرده است؛ هر چند محقق مامقانی - با نگاه اثباتی که در کل به راویان احادیث دارد - در حق وی می فرماید: «و المتحصل من المجموع ان الرجل فی اول درجة الحسن اقلا».¹¹

1. همان گونه که ملاحظه می نمایید، اخبار علاجیه بر اساس مفاد کلی، تقسیم شده است، سپس در هر بخش روایات مرتبط ذکر می شود.
2. الوسائل، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 9، ص 108، حدیث 5.
3. همان، حدیث 6.
4. همان، ص 115، ح 21.
5. همان، ص 121، حدیث 39.
6. همان، ص 121 و 122، حدیث 40.
7. همان، ص 122، حدیث 41.
8. همان، ص 122 و 123، حدیث 44.
9. مستدرک الوسائل، ج 17، ابواب صفات القاضی، باب 9، ص 306 و 307، ح 12.
10. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 304.
11. همان، ج 3، ص 146.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز از روایات گروه اول کارمان تمام شد رسیدیم به گروه دوم از روایات که روایات تخییر بود. اولین روایت را دیروز خواندیم

قبل از این که روایت دوم را بخوانیم یک مطلب دیروز در مورد شیخ صدوق بیان کردیم و یکی از دوستان اشاره کردند که جناب صدوق علم امام به غیب را قبول ندارد پس عبارت ایشان در این جا چه می شود؟ که من عرض کردم بعید است ولی باید تحقیق شود. یکی از بزرگواران گفتند که جناب صدوق منکر علم امام به غیب نیست، خود ایشان روایات علم امام به غیب را بیان می کند و نقد هم نمی کند اما در این جا ابن قبه (متکلم شیعی اهل ری) بحثی دارد با شخصی به نام ابو زید علوی در آن جا بحث هایی که با ابو زید دارد می گوید ما معتقدیم علم غیب مخصوص خداوند است و لا غیر و اگر کسی ادعا کند برای غیر خداوند، مشرک کافر است. جناب صدوق هم به مناسبتی این را نقل و سکوت می کند، نقل چنین مطلبی از ابن قبه و سکوت را دلیل بر تأیید گرفته اند در حالی که ایشان از آن طرف هم روایات علم غیب را می آورد. در این جا برخی توجیحاتی را مطرح کرده اند و گفته اند شاید بتوانیم اینطور جمع کنیم که در تفسیر علم غیب دو تفسیر است. اگر مراد از علم غیب آن چیزی باشد که در ساحت باری تعالی است و در لوح محفوظ است و لا یعلمه الا الله باشد مخصوص خداوند است و ابن قبه هم این را از غیر خدا انکار می کند ولی اگر مراد برخی از الهامات و پیش گویی ها باشد که نوع مردم نمی دانند در مورد ائمه ثابت است اگر این طور باشد جمع می شود و نمی توان گفت ابن قبه هم می خواسته هر نوع علم غیبی را در مورد ائمه انکار کند. البته اگر من بودم (البته این کار رشته ی من نیست) ممکن است یک طور دیگر هم جمع کرد و بگوییم علم غیب بالذات و علم غیب بالعرض و

بازنه و باعطائه. البته انکار هم نمی‌کنیم که ممکن است برخی از ساحت‌های علوم حتی برای پیامبر و اهل بیت هم نباشد. ذیل آیه ی «و قال الذی عنده علم من الکتاب...» روایت است که این شخص (کسی که بخشی از کتاب نزدش بود) امام می‌فرمایند جناب آصف بن برخیا بود (وصی سلیمان) منتهی فرمودند یک حرف از اسم اعظم نزدش بود، اسم اعظم 73 حرف دارد که 72 تای آن نزد ما هست. یعنی فرمودند تمام 73 حرف نزد ما هست و یک حدی برای خود خداوند است و خارج از آن حد افرادی هستند که باذن خداوند به علومی آگاه هستند. اهل قم با اهل بغداد اختلافی داشتند اهل بغداد به قمی‌ها می‌گفتند مقصره و قمی‌ها هم به اهل بغداد می‌گفتند غالی و می‌گویند اهل قم انکار علم غیب امام نمی‌کردند. یک خط قرمزی باید بکشیم و آن این است که هیچ چیز لا یاذن الله ندارد و توحید همین است. خط قرمز دوم هم این است که هر کس که بیشتر دارد مدیون تر است. برخی از القاب هم هست که ائمه نمی‌خواستند حتی باذنهم به آن‌ها نسبت داده شود و ما نباید نسبت دهیم.

روایت دوم:

از جناب کلینی است و ایشان در روایتی بعد از نقل روایت می‌گویند و فی روایة اخرى (بدون سند و بیان امام): «بایهما من باب التسلیم وسعک» این روایت را می‌آورد من احتمال می‌دهم ایشان این روایت را از روایاتی که داریم گرفته باشد.

روایت سوم:

یک روایتی قبلاً داشتیم که خیلی طولانی بود و چند صفحه بود که قبلاً ما گفتیم بیشتر شبیه به متن علما است تا روایت ولی به هر حال الان ما آن را به عنوان روایت می‌شناسیم. در آن روایت داریم که: «و ما کان فی السنة نهی اعافه او کراهة ثم کان الخبر الاخير خلافة فذلک رخصة» اگر در سنت نبی نهی هست اما نهی که نوعی رخصت در آن است اما خبر دیگری خلاف نهی بود و رسماً تعبیر جواز داشت در این جا معلوم است رخصت است و گویا این دومی کراهت را هم برداشته است. «فذلک الذی یسع الاخذ به جمیعا» در چنین فرضی جایی است که اخذ به هر دو ممکن است «بایهما شئت وسعک الاختیار» هر کدام را خواستی اختیار به دست خودت هست منتهی از باب تسلیم و متابعت.

روایت چهارم:

احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی (اگر ایشان اهل طبرستان بود باید می‌گفتیم طبری ولی گفته اند طبرسی مرحوم آقای گرجی می‌فرمود: ایشان اهل تفرش بوده است و طبرسی غلط است و حتماً باید گفته شد طبرسی، ولی این مطلب درست نیست چون ایشان از منطقه ی گیلان و مازندران (طبرستان) بوده است منتهی ظاهراً خود طبرس بخشی یا روستایی از طبرستان بوده است لذا همان طبرسی درست است) در کتاب احتجاج در جواب مکاتبه ی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، این آقای محمد بن عبدالله نامه‌هایی می‌نوشته به امام زمان و مکاتبات حمیری معروف است، نقل می‌شود که در آن جواب امام این طور جواب دادند: ظاهراً سؤال در مورد این بوده که ما در نماز در چه مواردی تکبیر مستحب داریم؟ تکبیر واجب یکی بیشتر نیست و آن هم تکبیر الاحرام اول نماز است البته ما ترک تکبیر پیش از رکوع را هم خلاف احتیاط می‌دانیم و به نظر ما اگر اجازه ی ترکش به مقلد داده نشود بهتر است؛ ولی ما تکبیرهای دیگری هم داریم مثل تکبیر بعد از رکوع و ... ایشان پرسیده است که وضعیت تکبیر در نماز چگونه است؟ امام در پاسخ به این پرسش نوشته اند که حدیثان دو روایت داریم اما احدهما، در این جا من فکر می‌کردم که چرا امام پاسخ ندادند؟ شاید امام می‌خواستند هم جواب داده باشند و هم روش شناسی اجتهاد را آموزش دهند شاید هم دلیل دیگری داشته باشد امام فرمودند در این ارتباط دو حدیث داریم یک نقل این است که هر جا به جایی در نماز تکبیر دارد اگر این طور باشد کسی بخواهد بلند شود یا بعد از تشهد مستحب است تکبیر بگوید در حالی که مراجع نگفته اند اما روایت دوم این است که: روی ازا رفع رأسه من السجدة الثانية و کبر ثم جلس ثم قام فلیس علیه فی القیام بعد القعود تکبیر. زمانی که دارد بلند می‌شود نمی‌خواهد تکبیر بگوید. و كذلك التشهد الاول یجری هذا المجرى تشهد اول هم همین حالت را دارد یعنی شما وقتی تشهد اول را خواندید خواستید بلند شوید تکبیر نمی‌گویید. بعد امام می‌فرمایند: بایهما اخذت من باب التسلیم کان ثواباً. امام خواستند جواب دهند شاید به این خاطر بوده که اصل این عمل مسحبت است امام هم نخواستند جواب مشخص بدهند. حال اگر کسی روایت اول را بگیرد استحبابش ثابت است و می‌تواند قصد ورود کند و اگر کسی روایت دوم را بگیرد دیگه به قصد ورود نمی‌گوید بلکه به قصد ذکر عام می‌گوید.

روایت پنجم:

حسن ابن جهم از امام رضا ع می گوید: تجیئنا الاحادیث عنکم المختلفة امام فرمودند ما جائک عنا اول مقایسه کن با کلام خدا و کلمات دیگر ما فین کان یشبههما فهو منا و ان لم یکن یشبههما فلیس منا (بعدا خواهیم گفت که مراد عام و خاص و امثال آن نیست بلکه مراد روایاتی است که با اصول کلی کتاب الله و احادیث ما منافات دارد) راوی می گوید: دو روایت می رسد راوی ها هم هیچ مشکلی ندارند و نمی دانیم کدام حق است (یعنی راهی که شما می فرمایید به کار ما نمی آید) امام فرمود: اگر نفهمیدی فموسع علیک بأیها اخذت هر کدام را خواستی بگیر و عمل کن. این هر کدام را خواستی بگیر عمل کن آیا این تخییر تخییر اصولی است یا این تخییر تخییر فقهی فرعی است یعنی توی مخاطب نص عوام هر کدام را خاصی بگیر و عمل کن؟ آیا این کار مجتهدان است یا کار توده ی عوام هم هست؟

روایت ششم:

حارث بن مغیره از امام صادق ع می گوید: اذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیک اگر از اصحابت احادیثی شنیدی (شاید مراد احادیث متعارض باشد و الا بعد از آن نمی فرمودند: فموسع علیک) اختیار با تو هست تا امام را ببینی فترد الیه. آیا مراد از قائم امام زمان است؟ فراموش نکنید که حدیث برای زمان امام صادق است و منظور از قائم حجت عصر است.